

## نظری به تاریخچه حکم جزا (دست و پای) بریدن!

قبل از اینکه به تاریخ و زمان قطع اعضا که چگونه در جهان رایج گردیده است مراجعه نماییم، باید بدانیم که پروردگار عالم نمیخواهد حتی یک تار موی و یا ناخن بنده اش که جز از نعمت ها بشمار میرود، از بین برود، چه رسد به دیگر اعضای وجودش.. آمده است اینکه:

عیسی (ع) مردم را به دوستی و محبت به خداوند تعالی، همچنان رابطه نزدیک بنده با خالق عالمیان دعوت مینمود و به آنها گفت: اگر شما حقیقتا بدانید که خداوند تعالی تا چه اندازه بندگان را دوست دارد، چنانکه خداوند میفرماید:

( اگر یک بنده من بنده دیگرم را اذیت و آزار رساند، مانند آنستکه خار را به چشم من میخلاند.)

واقعا قابل درک است، چونکه خداوند تعالی چشم ظاهری (فیزیکی) ندارد، ولیکن محبت خداوند تعالی را برای بنده گانش میسرساند، در قرآن مجید در چندین آیات از لطف و نزدیک بودن خداوند با بنده گانش آمده است.

وای بر حال کسانی که از عدل چشم پوشی نموده و از حد تجاوز کرده، بنده های خداوند تعالی را تنها با کلام و کردار زشت خود میرنجانند، بلکه با آنها ظلم کرده ( زنده سوزانیده، زنده بگور نموده و هم بعضی ها را زنده پوست کرده اند، ناخنها و چشم شانرا کشیده، و غیره اعمال نادرست ضد اخلاقی را مسلمانان انجام داده اند، خشونت ها بالای زنان مظلوم، مانند پاشیدن تیزاب بصورت های شان، بریدن سر، بینی و گوشها، قتل به سیستم دوره های جاهلیت (سنگسار) که نظیر همچو اعمال ضد بشری کمتر شنیده شده است.

آمده است که در جنگ احزاب (خندق) یک نفر از مشرکین که با اسپش در میان خندق افتیده و مجروح شده بود، مسلمانان بخاطر رنج و عذاب که از طرف مشرکین درین جنگ به آنها رسیده بود، و بکمک خداوند نجات یافتند، با پرتاب سنگ خواستند تا آنشخص را بگونه (سنگسار) که در میان مردم عرب مروج بود به قتل برسانند، حضرت علی رض مردم را مانع شده و گفتند: کشتن انسان به این شیوه درست نیست، شخصا بداخل خندق رفته و دشمن را با شمشیر بقتل رسانید...

آنچه اشخاص که امروز بنام اسلام از قانون خدا به زعم خود شان دفاع مینمایند مانند (سنگسار و قطع اعضا اما راه بزرگان خدا را تعقیب نمیکنند، باید بدانند که در حق اسلام چه جفا ها نموده اند، که خود جوابگوی آن در روز آخرت خواهند بود..

وقتی که به تاریخ گذشته نظر بی اندازیم، دیده میشود که در زمان ابراهیم ع و پیغمبران دیگر چنین جزاها (دست و پای بریدن) و امثال آن وجود نداشت، چون دین ابراهیمی اساس دین اسلام میباشد، پس چگونه انسانها بدان دست یافتند..؟ در روایتی آمده است:

رسول خدا فرمودند: اگر دخترم فاطمه مرتکب عمل دزدی میشد، دستش را از بند قطع میکردم. واقعا اگر دختر پیغمبر، یعنی تربیت شده مکتب اسلام در کنار پیغمبر خدا به دزدی دست بزند و سزاوار همچو جزایی (قطع بند دست) باشد، پس دزد که با خوف و ترس از روی مجبوری حیاتی ویا نادانی عمل دزدی اجرا کرده است، نباید که یک بند از انگشت اش قطع گردد.

امروز در کشور عربستان از همان اصول (قطع بند دست) در برابر دزد معمولی مورد اجرا قرار داده میشود، اما در برابر خیانت های خود شان سکوت اختیار نموده جزای برایشان وجود ندارد.

خداوند تعالی خطاب به زنان پیغمبر فرموده است، ترجمه آیت شریفه در سوره احزاب:

( ای زنان پیغمبر هر یک از شما که بطور ظاهر و آشکار (گناه کبیره) بکند، او را دو برابر دیگران عذاب کنند، عیال پیغمبر شدن عذاب را از شما دفع نمیکند.)

به داستان یوسف پیغمبر، برادرش (بنیامین) که به دزدی در سرزمین مصر متهم شده بود اگر دقت گردد، نظر به قانون سرزمین خود شان (فلسطین) جزا تعیین گردید، تا مدت را در خدمت صاحب مال باقی بماند، نه کدام جزای فزیزی دیگر مانند حکم قطع دست و پای که در آن زمان رایج هم نبود...

گرچه برادران یوسف برای ثبوت بیگناهی شان گفتند: ما فرزندان یعقوب نبی بوده، جد ما اسحاق پیغمبر و به ابراهیم ع میرسد، و عمل دزدی در خانواده پیغمبر ممکن نیست...

ولیکن نظر به ثبوت ظاهری (جام طلا) مجبور به اطاعت شدند، تا بنیامین را تسلیم محافظین نمایند.

آیا پیغمبران جهت اصلاح جامعه و برای تطبیق عدالت قوانین را خود وضع می‌داشتند، یا فرمان از جانب خداوند تعالی به آنها میرسید، و یا اینکه قبلا در آن سرزمین همان حکم مروج بوده است..؟

(مرد و زن جوان امریکایی که جهت گذشتاندن ماه عسل به کشور استرالیا آمده بودند، مرد زنش را در زیر آب بحر، البته با قطع تیوپ آکسجن بقتل رسانید، دولت امریکا تقاضا نمود، مجرم برایشان تسلیم داده شود، تا مطابق قانون امریکا مجازات گردد.)

در کشور استرالیا قانون اعدام ممنوع بوده و از دولت امریکا این درخواست را نمود، تا در برابر مجرم از حکم اعدام کار نگیرند، زیرا قتل در این کشور صورت گرفته است..

متأسفانه مجرمین افغان در کشور اسلامی ایران بیرحمانه مجازات گشته، حتی اعدام می‌گردند، همچنان در کشور پاکستان، که تنها به کشور اصلی خود شان برگشتانده نمیشوند بلکه در مخفی گاه‌ها با زجر و کارهای شاقه حیات بسر می‌برند. جای افسوس است که قلب مسلمان را چنین بی احساس و سنگدل در برابر مسلمان خودش می‌بینیم. همچنان در لوگر مخالفین دولت یکنفر از مامورین را به قتل رسانیده و اعضای بدنش را قطعه قطعه در میان بوجی قرار داده بودند. آمده است اینکه:

زمانیکه موسی ع با معجزات بر حق خود در برابر ساحران که از طرف فرعون ظالم آمده بودند، آنها را شکست داد. بعدا ساحران به موسی ع ایمان شان را اظهار داشتند. فرعون از قهر زیاد امر کرد تا اولاً دست راست و پای چپ آنها قطع، و بعدا هر یک شانرا به دار آویخته به قتل رسانند.

بار اول این نوع شکنجه (دست و پای) بریدن توسط فرعون مغرور در سرزمین مصر و بعد ها در جا های دیگر رواج پیدا کرد، که قبلا سابقه نداشت.

در قدیم، کشور های عربی و اطراف آن مناطق، در موقع جنگ برای ضعیف ساختن دشمن، اولاً دست یا پای شانرا با شمشیر قطع مینمودند تا به اثر خون ریزی توان جنک را از دست داده، زیرا لباس جنگی کشته شدن دشمن را مشکل می‌ساخت، که طراح اینگونه شکنجه ها خود بشر ظالم بوده است، و نه امر خالق مهربان..

البته امروز با دسترسی به وسایل پیشرفته تکنالوژی، از تکنیک ها و انواع مختلف جزا های در برابر مجرمین و دشمنان بکار می‌برند که در نوع خود در گذشته سابقه نداشته است.

در مورد دزدان در اوایل اسلام که شغل و پیشه یکعده از مردم عرب در آنزمان بوده، و از همان طریق امرار زندگی مینمودند، مردم بیگناه را که در کاروانها سفر میکردند به قتل رسانیده، اموال شان را به غارت می‌بردند، به چنین اشخاص که بنام (قتال الطریق) یاد گردیده است، برای مجازات شان جزا شدید که قطع یک دست و پای، یعنی برای مردم در انوقت بیگانه نبوده تعیین کردید، تا جلوه‌مچو جنایات گرفته شود. ولیکن بعد ها و به مرور زمان این حکم که جز فرهنگ مردم شده بود، بالای دزدان عادی که برای یکبار هم روی مجبوریست اگر دست به دزدی زده بودند، قطع انگشت و بند دست را بنام حکم شریعت اجرا مینمودند. چنانکه در زمان رژیم طالبان انگشت یک زن را نه بخاطر دزدی و یا کدام جرم و خیانت دیگر، بلکه بخاطر رنگ ناخن که از زیر چادری معلوم شده بود قطع نموده بودند.

آیا برای ثبوت دزدی به یک و یا چند شاهد ضرورت است و یا اینکه دزد را با پشتاره باید گیر کرد و یا کدام شهود دیگر نیز میتواند جرم دزد را ثابت سازد، مانند جام که عمدا در خرچین بنیامین گذاشته شده بود، یعنی در ظاهر امر جرم را ثابت می‌ساخت. اگر در مورد شخصی دیگری همچو تهمت زده شود، باید دست مجرم از بند قطع گردد، چنانکه مردم بیگناه مهاجر افغان در انتقال مواد مخدر البته قاچاقبران از آنها استفاده های نادرست نموده، اگر به اصطلاح گیر آمدند، به آنها تهمت زده، دزد با پشتاره تسلیم قانون و بعدا اعدام می‌گردند پس در مورد مرد یهودی اگر ضمن آیه شریفه بیگناه بودنش به اثبات نمیرسید، به حکم شریعت چه جزا برایش تعیین می‌گردید، ..؟

خداوند تعالی بندگان را در یک امتحان بزرگ قرار میدهد، تا از عدل دور نشده، در برابر قضاوت ها از تعصب و تصامیم خصمانه و عجولانه کار نگیرند..

اولاً بخود آنها موقع داده شود، تا از خداوند و روز جزا ترسیده، به جرم اعتراف و یا دفاع از بیگناهی خود نمایند، ممکن بعد از عمل جرم هماندم خود را نادم و پشیمان و خجل ببیند، یعنی بعد از ارتکاب جرم در همان لحظه به خداوند رو آورده و از صدق دل توبه کرده باشد...

چنانکه یک انسان اگر در خوابش ببیند که مرتکب قتل و یا جنایت دیگری گردیده است، و هماندم از خواب بیدار شود، از ترس لحظه ای بخود نمی آید و یقیناً صد مراتبه شکر کرده که در بیداری اتفاق نیافتیده است، ورنه تا اخیر عمر خود را نادم و پشیمان میدید...

در کشور های اسلامی به مجرم چانس دفاع از خود شان چندان داده نمیشود، که روی چه ضرورت و عوامل به همچو اعمال رو آورده اند، تا بعدا حکم ( شرعی) بالایشان اجرا گردد، حتی اگر خداوند تعالی توبه آنها را که از دل کرده باشند، هماندم پذیرفته باشد، اما در گنج زندانها با زجر و بی سرنوشتی مدت های طولانی باقی میمانند. اشخاصیکه حکم را مورد اجرا قرار میدهند باید خود عادل باشند و در اجرای حکم بسیار محتاط، تا از درجه انصاف و ترازو عدالت دور نگردیده باشند..

( رابن هود مرد نامدار که در تاریخ غربی ها از شهرت خاص برخوردار بوده، در موردش آمده است که اصل پیشه اش دزدی بود، یعنی از ثروتمندان و مالداران مواسی شانرا دزدی نموده برای فقرا و مساکین میرسانید.. )  
گرچه در مورد اگیر دزد همچو قصه ویا افسانه ای به گوشها آشنا است که ممکن به اسم شان تغییر آمده باشد. به هر صورت در مورد دزد به اسم (عبداله) در آغاز اسلام چنین آمده است..

زمانیکه پیغمبر خدا به صورت مخفی در مکه مردم را به دین اسلام دعوت مینمودند، این دزد عرفوی که در جمله قتل الطریق محسوب میگردد، روزی بعد از قتل مسافرین یک کاروان که شامل اطفال زن و مرد بودند، در آن لحظه متوجه طفلی گردید که در کنار جسد مادرش ناله کنان در جستجو پستانش بود. ناگهان دیدن این صحنه چنان عمیق در وی اثر کرد، که قلب سنگش را سخت فشرد و از عملش پشیمان گشته، راه مکه در پیش گرفت. در راه با مردی مقابل و بعد از شرح ماجرا از وی طالب کمک گردید. آنمرد ناشناس نشانی پیغمبر خدا را برایش گفت تا نزدش برود که بعدا آنشخص در جمع مسلمانان دوره اول قرار گرفت.  
دو مطلب در رابطه به دزدی مسلمانان که در زمان حیات پیغمبر ص اتفاق افتیده است، آمده اینک:

زمانیکه یهودیان مدینه با مشرکین مکه هم پیمان شده بودند، و مشرکین قصد جنگ را با مسلمانان داشت، مسلمانان در آنوقت سخت دچار تنگدستی گردیده بودند، یکعده مسلمانان برای دست رسی به مواد خوراکی و دیگر وسایل احتیاجات شان چاره نداشتند جز آنکه دست به حمله بر کاروانهای تجارتي که مربوط به یهودیان و مشرکین بود زده، اموال آنها را به سرعت ببرند.. یعنی در چنین حملات که کاروانها با خود مردان جنگی میداشته باشند خالی از کشتار انسانها هم نمیباشد.

به هر حال کدام حکم جزا برای مسلمانان از طرف پیغمبر خدا صادر نگردید... پس چطور در برابر یک دزدی که در آن قتل صورت نگرفته باشد و از روی محتاجی باشد، دست انسانها را از بند قطع، و اما در برابر دزدان مافیایی (مواد مخدر و بیت المال) کدام حکمی قابل اجرا نبوده و سکوت میگردد..

در محل تاریخی (حدیبیه) که از نظر تاریخ اسلام از بسیاری جهات خیلی ها با اهمیت میباشد، آمده است اینک: در مکه دو نفر که به اسلام علاقه گرفته، از عدل و خوبی ها در مورد پیغمبر اسلام شنیده بودند به حدیبیه نزد رسول خدا آمدند. مشرکین خبر شده تقاضا بازگشت شانرا نظر به معاهده نمودند. آندو از پیغمبر خدا خواستند تا به محافظین تسلیم داده نشوند، زیرا آنها را بقتل خواهند رسانید..

رسول خدا نظر به امضاء معاهده آنها را تسلیم نموده گفتند، اگر واقعا در قلب شما نور اسلام دمیده باشد، در هر کجا که باشید خداوند تعالی شما را حفظ میکند.. واقعا حکمت خداوند در آن بود، یعنی در نزدیک مکه طوفان تند شروع شد که به مشکل یکدیگر خود را دیده میتوانستند، آندو نفر از جمع محافظین جدا و بسمت دیگری راه شان را در پیش گرفتند، تا اینکه سر انجام به نزدیکی جده رسیده، در آنجا اقامت گزیدند.

البته نخست برای امرار حیات شان به دزدی از کاروانها رو آورده و بعد ها که با مردم بیشتر آشنا شدند، زندگانی نورمال شانرا آغاز و به تبلیغ دین اسلام به همان طریق که از روی عقیدتی آموخته بودند در آنجا رونق و انتشار دادند، تا اینکه مکه فتح و مسلمانان از ظلم مشرکین آزاد و به جاهایشان دو باره برگشتند.

گرچه در آن معاهده آمده بود: افرادی که مربوط به مشرکین بوده و بطرف مسلمانان بیایند، باید دوباره به مکه برگشتانده شوند، اما برای مسلمانانیکه بطرف مشرکین بروند در معاهده تذکر نرفته بود که در مورد آنها چه اقدام صورت بگیرد...

یکعده مسلمانان صدای اعتراض بلند کردند و از پیغمبر خدا پرسیدند که یا رسول خدا این چگونه معاهده یکطرفه است که مشرکین حق بازگشت افراد شانرا دارند و از مسلمانان اگر بطرف مشرکین بروند حق بازگشت آنها تقاضا نگردیده است..؟

رسول خدا بجواب فرمودند: آن اشخاص که واقعا اسلام را با جان و دل پذیرفته و مفهوم واقعی اسلام را درک و نور ایمان در قلب شان اثر کرده باشد، هرگز بطرف مشرکین نمیروند، و اگر با آنهام اغراض نفس آنها را بسوی مشرکین میبرد، دیگر آنها نزد ما جای ندارند و این مرگ برایشان است. البته این کلمه به آن معنی نبود که امروز میگویند. (هرکه از دین اسلام برآمد بقتل برسانید.)

اگر به یک شخص با تقوی خبر بیاورند که فرزندش مرتکب جرم که سبب نام بدی فامیل شان گردیده است، در آن لحظه ممکن پدرش بگوید: ایکاش خبر مرگش بگویم میرسیم و یا مرگ برایش بهتر بود ازین عمل که او انجام داده است....

در حقیقت روا دار مرگش نبوده، ولیکن از روی سوز و درد که در قلبش رسیده است، ممکن چنین حرفها را بزند. رسول خدا نمیخواست تا دین حق تعالی را که با رنج زیاد این افتخار نصیب مسلمانان گردیده بود، هیچ مسلمانی از دین خارج و آنرا ترک بگوید

مگر نزد مسلمانان بعدها طور معنی و تفسیر شده است، که گویا رسول خدا دستور قتل کسانی که از دین خارج میگردند صادر نموده است، در حالیکه پیغمبر خدا از زبان خود آیه شریفه را به مردم رسانیده است که دین خداوند اختیاری است، نه قبول آن از راه زور و جبر..

متأسفانه یکعده جوانان که از کشور های اسلامی به خصوص بدون فامیل (مجرد) به کشور ها غربی آمده اند، چون بعضی از آنها به واقعیت دین اسلام درست پی نبرده، و یا از خشونت ها (دینی) و مذهبیون تند رو خاطرات تلخ با خود داشته اند، یکتعداد از آنها، یا به مسیحت رو آورده، و یا بکلی دین را رها کرده اند..

در افغانستان جوان که به دین عیسویت داخل شده بود، حکم اعدامش صادر گردید. پرسیده نشد که آیا آن جوان از روی عدم معرفت کامل با دین خود چنین کاری را انجام داده است، که مسولیت خود علمای دینی را در برابر بیخبری جوانان زیر سوال میبرد، و یا به کدام علت دیگری این تصمیم را گرفته است..؟  
بعد از سرو صدا سازمانهای بین المللی حقوق بشر، سرانجام به ملک بیگانه (غیر اسلامی) تبعید گردید.

سوال اینجاست که چرا قضایا مانند اعدام و سنگسار مجرمین (مسلمان) از سوی کشور های غیر اسلامی و نهاد های حقوق بشر مورد باز پرس و فیصله قرار میگیرد، تا آنها از خطر مرگ نجات پیدا نمایند، بایست کشور های اسلامی این توانایی را میداشتند تا بجای خشونت و اجرای قوانین سخت جزا از راه تدریس درست در شناخت دین اسلام به آنها کمک رسانیده و خود درین راستا پیش گام میبودند...

پایان